

جغرافیا به مثابه یک سند تاریخی

هایده معیری*

ایستاده بود، شاید اذعان به این نکته که تاریخ یکسره جغرافیا بود، ادعای درستی باشد؛ با این همه اگر انسان در گذار تاریخ به درستی و تمام و کمال مهار طبیعت را نیاموخت، دست کم مقابله و ایجاد سازگاری با آن را به مرور تجربه کرد و یاد گرفت.

ادعای جغرافیا در محضر تاریخ از آن رو که به تنهایی می‌تواند، به گونه‌ای روش‌مند، محیط فعالیت انسانی و ویژگیهای برجسته تأثیرگذار بر بخشی از این فعالیت را حداقل در محدوده بومی خود بررسی کند، شنیدنی است. جریان تاریخ از تنوع و تغییرات محیط پیرامون خود تأثیر می‌پذیرد و تظاهرات تاریخی سرشار از تغییرات فاقد وحدت مکان، زمان و کنش است و کوتاه سخن آنکه جغرافی‌نگار در مطالعه محیط گریزناپذیر طبیعی در تاریخ، یکی از عناصر دخیل در تاریخ را بررسی می‌کند و به بیانی یکی از جریانهای تاریخ‌ساز را می‌آزماید.

چکیده: ارتباط میان علم جغرافیا و تاریخ از مباحث مهم مورد بحث علمای تاریخ و جغرافیدانها بوده است. فرضیه مطرح شده در این مقاله از این قرار است که در آغاز تاریخ یکسره جغرافیا بود تا آنکه انسان در تلاش برای مهار طبیعت مقابله و سازگاری با آن را آموخت. ادعای جغرافیدانان آن است که علم جغرافیا به گونه‌ای روش‌مند می‌تواند محیط فعالیت انسانی و همه عوامل تأثیرگذار بر آن را بررسی کند.

از سوی دیگر، عالمان جغرافیدان در مطالعات خود ناچار همه عوامل طبیعی را در بستر تحولات تاریخی مورد مذاقه قرار می‌دهند. بنابراین، جغرافیا و تاریخ ارتباط تنگاتنگ و گریزناپذیری با یکدیگر دارند. مؤلف این مقاله درصدد بررسی این ارتباط برآمده است.

کلیدواژه: جغرافیا، تاریخ، ارتباط تاریخ و جغرافیا، تمدنهای اولیه، اقلیم و تاریخ.

در فرهنگ آغازین هزاره‌های بی‌شمار جوامع انسانی که طبیعت مقتدرانه در برابر انسان عاجز از مهار و بهره‌وری

*عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

تحلیل شیوه‌های کنونی زیست (قوم‌نگاری) است (Oliver: Xi, XIV) و زبان‌شناسی - دیرین‌شناسی زبانی^۱، به مطالعه پراکندگی گروه‌های به هم متصل و پیوندهای میان آنها چون کلمات قرضی یا مشابهتهای ساختاری کلامی می‌پردازد (*The cambridge ancient: I*) به صورت هم‌زمان استفاده می‌کند. به‌رغم یاری جستن از همه این علوم، داده‌های تاریخی در برخی از دوره‌ها و مکانها ناکافی و متناقض است؛ در صورت بسندگی هم در مواردی سرشار از ملاحظات جانبدارانه و برداشتهای شخصی است. چون معمولاً هر نسلی تاریخ خود را می‌نگارد و مورخ مرد زمان خود است و آنچه که او را آید، چه بسا خوشایند هم عصرانش نیز هست، شاید بتوان در اینجا به رأی دو شخصیت تاریخی - ادبی گوته و ناپلئون با قید احتیاط اشاره کرد: تاریخ ساخته و پرداخته و به معنایی بازتاب‌نگرش مورخ است. ضمناً توین بی اشاره‌ای دارد به سازگاری رویدادهای تاریخی با الگوها و انگاره‌ها و نیز خردگرایی فطری آن که به صورتی مستقل در ذهن مورخ وجود دارد. اما فیشر عوامل مشخص در تاریخ را به صورت یک سلسله پیشامدهای غیرمترقبه، بازی شانس و تصادف و غیرقابل پیش‌بینی ارزیابی کرده است. (East, 1965:3) اینک به‌رغم گزینش هر یک از بی‌شمار نظریه‌هایی که در مورد تاریخ وجود دارد، باید به شناخت پیشینه حدافل شش هزار ساله آن - که انسان متمدن در محدوده‌های خاصی از این کره ارض می‌زیست - اذعان داشت. پس محدود کردن شناخت خود از گذشته بر مبنای دو شیوه بدبینانه برخورد: آنچه را که از گذشته می‌دانیم شاید هرگز اتفاق نیفتاده باشد، یا آن چیزهایی که خیلی هم مهم نیستند - فاقد اعتبار علمی است. امروزه حاصل تمرکز علمی - تخصصی مورخان بر انبوه تک‌نگاشتهای روشمند چشمگیر است. از موارد مثال زدنی آن که مورخان برای مطالعه زمینه‌های قابل فهم معضلات انسان در جوامع

حال، پیش از آنکه سهم جغرافیا را در تاریخ مورد مذاقه قرار دهیم، نخست درباره ویژگیهای خود تاریخ جویا می‌شویم. تاریخ در مفهوم متعارف و رایج خود بررسی روابط انسانها با یکدیگر و ایجاد ارتباط کارآمد میان گروههای انسانی است. اما در مفهومی وسیعتر که تاریخ انسان در تاریخ طبیعی ادغام می‌شود و روابط انسان با طبیعت بررسی می‌گردد. چنین برمی‌آید که گروههای انسانی، به تدریج و در مراحل گام به گام، به وحدت انسانی و تمدن دست یافته‌اند. اما تاریخ در دقیقترین مفهوم خود به عنوان تفسیر سندی مکتوب برای مقدمات بهتر زیستن در یک چارچوب انسانی تعریف شده است و در جایی دچار وقفه می‌گردد که چنین سندی مقدور نباشد (*The cambridge Ancient History, 1959: 1/t*).

به علاوه، تاریخ‌نگار در حوزه کار خود اعمال و افکار انسانی را به عنوان دو عاملی که همواره در گذار زمان و مکان متغیر بوده است، توضیح و تبیین می‌کند و برای این منظور از متون مضبوط بر جای مانده یاری می‌جوید که در مواردی هم شاید ناکامل و مشوش است. او با طرح اعمال پادشاهان و قهرمانان، نیک‌بختی و شوربختی امپراتوریه‌ها و پادشاهیها به روزمرگی مردمان عادی می‌رسد و در اینجا است که به ناچار از دیگر شاخه‌های علوم اجتماعی مانند باستان‌شناسی - عملکردهای انسان پیش از تاریخ و افزون بر آن شیوه اندیشیدن و خواسته‌هایش و در موارد بسیار به همراه زمین‌شناسی دستاوردهای اولیه افکار و خواسته‌های انسانی و عناصر طبیعی محیط پیرامونی این - انسانها را توجیه می‌کند (Ibid: 1/1-2)؛ انسان‌شناسی - به طور عام بررسی احوالات و آثار انسان تعریف شده و به طور خاص با دو بخش بندی عمده، انسان‌شناسی فیزیکی (= جسمانی، «تکامل زیست‌شناختی») و انسان‌شناسی فرهنگی (رفتاری) - بازشناسی می‌شود. برخی از اینها، بقایای مادی گذشته را برای بازشناسی شیوه‌های زیستی در زنجیره زمانی و در موضع مکانی (باستان‌شناسی) آشکار می‌کند و برخی دیگر دل‌مشغول توصیف و

مکان است نه انسان؛ و امریکا، کارل ساوئر^۳، و لیگلی^۴، جغرافیا هیچ‌گاه علم انسان نبوده و همواره به مکان و بررسی سطح زمین پرداخته است (Huntington, 1951:28-29).

به علاوه، چون هر رویداد تاریخی در زمان و مکان خاصی رخ می‌دهد، پس تاریخ نمی‌تواند از مرز و بوم و یا مکان منفک باشد، مگر در برخی از شاخه‌های تخصصی‌تر خود، و چون توجه اصلی تاریخ به مکان رویداد است، متعاقباً چه بسا پرسشهایی هم در مورد چرایی مکان و زمان رویداد مطرح باشد. در این مرحله خاص است که نقش جغرافیا تعیین‌کننده می‌شود، از آن رو که طبیعت در همهٔ زمینه‌ها به جای انسان وارد عمل شده است. بنابراین، ارتباط استوار میان تاریخ و جغرافیا به هم پیوستگی مستمر و منطقی این دو شاخهٔ علمی را برجسته می‌کند. به بیانی دیگر، تاریخ از جغرافیا بهره می‌گیرد، جغرافیا هم بالضروره از نقش روشن‌گرانهٔ تاریخ بهره می‌جوید.

می‌دانیم تمرکز جغرافی‌نگار بر مطالعه و مذاقهٔ منطقه‌ای است و کوششهای او هر چند متنوع و چندجانبه اما همگرا بودن در یک هدف واحد معمول است - به بیانی کشف، توصیف و مرزبندی منطقه‌هایی است که با مبنای علمی تشخیص‌دانی باشند، اما جغرافیای منطقه‌ای^۵ اهداف بلندپروازانهٔ دیگری را هم پی‌گیر است. اگرچه در نگاه نخست بررسی طبیعی^۶ (فیزیکی)^۷ منطقه‌ای را پیشنهاد می‌کند، اما همواره مناسبات مشترک موجود میان جوامع انسانی منطقه را - از جمله پیشینهٔ مادی آنها را از نقطه‌نظر کار و جابه‌جایی - به طور مستمر و دامنه‌دار در مدنظر دارد. حاصل اهمیت بیشتر یک منطقهٔ جغرافیایی برای انسان و در هم تنیده شدن تأثیرات متقابل انسان و خاک، که برخی بر این قاعده اصرار ورزیده‌اند، زمینه‌ای مشخص و مفهوم را

کوچک و بزرگ حکومت‌های محلی، دولت‌شهرها و یا هر نوع اجتماعات سیاسی دیگر - با زمانی معلوم، کوتاه یا بلند، دانش خود را با ژرفنگری در پیشینهٔ جغرافیایی گزینه‌های تاریخی پرمایه‌تر می‌کنند. اما هنوز ادعای تقابل تاریخ و جغرافیا که به صورت دو شاخهٔ علمی جدا به مطالعهٔ انسان و این جهان می‌پردازد؛ همچنین در مواردی نظریهٔ نیمه منسوخ تقارن آغاز تاریخ با کنار رفتن جغرافیا وجود دارد بی‌تردید هدف اصلی جغرافیا مطالعهٔ جهات مختلف مرزوبوم - الگوی سطح زمین و کیفیت آن - و نیز بررسی مناسبات میان زمین و زندگی است. (Salisbury:3).

به عبارت ساده‌تر، سؤال مکرر جغرافیا بیشتر دربارهٔ تفاوت‌های موجود در بخشهای مختلف سطح زمین است که به معنایی بزرگترین عامل این متفاوت شدن خود انسان است. مثال: اوست که بر اختلاف میان شهر و مملکت؛ استپ و یک قطعه زمین و غیره دامن می‌زند. اما هر مرز و بومی دارای سکنهٔ انسانی است که نقش نخست را در بسط و توسعهٔ آن ایفا می‌کند. در این حال، بخشی از جغرافیا انسانی می‌شود، چون بدون وجود انسان موضوع، کارکرد اصلی خود را از دست می‌دهد. ناگفته پیداست که زیرساخت‌های موضوع بر بخش طبیعی (فیزیکی) آن استوار است. در واقع جغرافیایی طبیعی به معنایی بیش از همانند انسانی و اجتماعی خود سازمان‌یافته است. چون از کارشناسی علوم زمین‌شناسی و هواشناسی بهره‌مند است که پیش از جغرافیایی نوین قاعده‌مند بوده‌اند. به علاوه، جغرافیای طبیعی دارای سه بخش زمین، هوا و اقیانوس است که هر یک شاخهٔ علمی مستقلی است. از این میان زمین‌شناسی علم بررسی تاریخ زمین است و صخره‌ها اسناد تاریخی آن هستند که حاوی فسیلهای قابل تاریخ‌گذاری و پیدایش قابل درک‌اند. از سویی چون زمین‌شناسی به توالی حوادث و پدیده‌ها می‌پردازد که معمولاً حالت عقب‌گرد به گذشته دارد، دارای چشم‌انداز تاریخی نیز هست (Huntington, 1951: 41-43; Hartshorn 1939: 22-24).

به هر حال، این دوپارگی روزگاری سبب بروز اظهاراتی از این قرار شد: فرانسه، ویدال بلاش^۲، جغرافیا علم

2. Vidalde Lablache

3. Carl Sauer

4. Leighly

5. Regional Geography

۶. Nature، که از اصل لاتینی خود Natura اقتباس شده به صورتی جامع و قاطع برای همهٔ رویدادهای فیزیکی به کار می‌رود.

۷. Physical، با اصل یونانی در ذات کلامی خود واقعیت رشد «طریق رشد چیزها»، جریانهای محض جهانی را به گونه‌ای که ذهن درک کند نشان می‌دهد، و مفهوم Physical هیچ رابطه معنایی با معادلهای احتمالی مورد اشارهٔ اخلاف لاتینی مثل تولد، یا به وجود آمدن از هر طریقی و یا پرسشی از قبیل - در پایان آن چه خواهد شد، ندارد. (نک: 3, The Cambridge Ancient...).

نقش جغرافیا در تاریخ دارد که موضوع مورد نظر ما است. پاسخ این است که جغرافی‌نگار با شیوه منطقه‌ای کردن به نحوه متفاوتی از اندیشیدن دست می‌یابد که پیش از زمان حال در گذشته‌ای که ذهن او را مشغول کرده، متمرکز می‌شود. برخورداری او از آگاهی در تنوع سطح زمین می‌تواند در گذشته‌ای تاریخی مصداق پیدا کند و به منزله سندی تلقی شود که اگر به درستی هم همزمانی تاریخی نداشته باشد، دست کم برای کار مورخ افشاکننده، مطرح و مناسب است. جغرافیا، حداقل در وجه طبیعی (فیزیکی) خود برای همه دوره‌های تاریخی مخرج مشترکی را منظور می‌کند. می‌دانیم تفاوت‌های بسیار در شکل زمین مانند اقلیم، موقعیت و منابع طبیعی آن می‌تواند محدودیتهایی را در تلاش‌های انسانی ایجاد کند، که از نظر مورخ حائز اهمیت است. اما در یک بررسی تاریخی تنها ارجاع به نقشه اطلس برای تعیین حدود و ثغور سرزمینها یا مواضع میادین نبرد و شهرها نتیجه درست حاصل نمی‌شود. مع‌هذا، در گذشته‌ای نه چندان دور در بسیاری از نقشه‌های یک اطلس نشانی از اشکال طبیعی (فیزیکی) یک قاره وجود نداشت و در نتیجه برداشت خواننده‌عام احتمالاً این بود که مثلاً مردمان و ایالت‌های اروپا در یک سطح صاف یکدست شکل گرفته بودند (Bagrow, 1985: 31-33).

وضعیت جغرافیایی در مفهوم مطلق خود به صورتی تغییرناپذیر مشخص است، لکن در مفهوم نسبی در زمانهای تاریخی متغیر می‌شود، چون انسان همواره در جهان متغیر زندگی می‌کند. ویژگیهای وضعیتی هر مکانی در ادوار تاریخی حائز اهمیت بوده، چون همراه با دیگر مظاهر جغرافیایی سمت و سویی به تاریخ آن مکان می‌داده است. به علاوه آب و هوا هم که تأثیرات مستقیم و غیرمستقیم آن عاملی تعیین‌کننده و مؤثر در هر فضای طبیعی (فیزیکی) است در تاریخ حضوری مستمر

برای پژوهش جغرافیایی پدید می‌آورد. اثر انسان بر خاک که چشم‌انداز فرهنگی^۸ خوانده می‌شود، در بررسیهای مربوط به این دو عامل تأثیرگذار به کار آمده است. به علاوه، منطقه در هر معیار کوچک یا بزرگ مفهوم اصلی جغرافیا را تشکیل می‌دهد که شامل محدوده‌ای است از یک سرزمین با حدود معین و دو مفهوم یکنواخت طبیعی (فیزیکی) و انسانی که در نقشه مشخص شده است. حال باید دید چگونه مناطق خاصی را که در مقاطع مهم پدیدآورنده چیزهای مشخص و متفاوت بوده‌اند، تشخیص داد؟ عکس و گزارش دو شیوه برخورد با موضوع مورد بحث است در گونه‌های خاص منطقه‌ای که به صورت طبیعی شکل یافته‌اند و در واقع دارای موجودیت معینی هستند که با هر نگاهی قابل رؤیت است. در این قبیل تقسیمات طبیعی (فیزیکی) سرزمینی، حتی اگر به جای خطوط مرزی از منطقه‌بندی هم استفاده بشود، همچنان در ساختار اقلیمی، اشکال زمین یا خاک و یا ترکیبی از همه اینها تفاوت‌هایی وجود دارد. اما جغرافی‌نگار در علامت‌گذار طبیعی (فیزیکی) چشم‌انداز حاضر منطقه‌ها آن‌طور که در مسیر طولانی تاریخ شکل گرفته‌اند، رویدادهایی چون جمع و جور شدن صخره‌ها، فرسایشها، یخبندانها، فرونشستها و برآمدنها را نیز معمولاً در مدنظر دارد. به علاوه، نقشهای حک‌شده بر روی سطح زمین را می‌جوید تا شاید بدان وسیله تناسبی بیابد در آنچه که در نگاه نخست مشوش و نابسامان جلوه کرده است. او پس از یافتن این مناطق بر آن می‌شود تا حدود استفاده اجتماعات انسانی را از امکانات مجاز و ممکن - در اشغال و استقرار زمین مورد نظر، در استفاده و بهره‌برداری از منابع طبیعی آن، جابه‌جایی مسیر مهاجرت، دادوستد، سیر و سفر و جنگ، و دست آخر در همساز کردن منطقه با نیازهای خود و متقابلاً همساز شدن با آن را نشان دهد (East: 7-9; *The Nature of Geography*: 177).

حال باید دید این حاشیه‌رفت‌ها چه تأثیری در بررسی

سیاسی یا اقتصادی نیست. شناخت منطقی تاریخ، شناخت تمام و کمال پس زمینه در حال تغییر طبیعی (فیزیکی) را ایجاب می‌کند که بر آن اساس حوادث تاریخی به وقوع پیوسته است. طبق این نظر، بیشتر تمرکز بر تاریخ است نه جغرافیا. به بیانی پدیدۀ تاریخ از وجوه جغرافیایی خود مورد بررسی قرار می‌گیرد و به این ترتیب توجیه جغرافیایی تاریخ بعضاً بخشی از تاریخ است، حتی اگر به دست جغرافی‌نگار تدارک یافته باشد (Harston, 1934: 175-176)، یا تاریخ جغرافیا- مطالعات جغرافیایی اگرچه تابع زمان‌بندی تاریخی نیست، لکن به ترتیب زمان تنظیم می‌شود؛ و بررسی یک منطقه در آغاز با جغرافیای کامل آن آغاز می‌شود که برحسب تاریخ تنظیم شده است. بنابراین، برای شناخت یک منطقه باید از جغرافیای تاریخی آن و در معنای وسیع‌تر از تاریخ آن منطقه مطلع بود (Ibid: 176-179).

جغرافیای تاریخی شاید گونه دیگری از جغرافیاست با همه رشتنه‌هایی که در خود کمال یافته است. همچنین واژه «تاریخی»^{۱۳} در اصطلاح مزبور متضمن ارتباط مستقیم با تاریخ نیست که با گذشته^{۱۴} است. روزگاری پیروان نظریۀ تاریخی در حوزه جغرافیای تاریخی - چنانچه این حوزه در مقطع تاریخ زود هنگام یک منطقه بررسی نشود - بر آن شدند تا چشم‌انداز ماقبل تاریخی، سپس تاریخی اولیه را بازسازی کنند. اما چون نقاط معدودی با داده‌های معدودتر چشم‌انداز ماقبل تاریخی یا تاریخی اولیه وجود داشت، حاصل کار سرشار از ابهام شد. به هر حال، ترکیب کامل تاریخ و جغرافیا، یکی‌سازی کامل دگرگونی‌های زمانی و مکانی جهان را مجسم می‌کند که جهان واقع خواهد بود (Ibid: 184-188).

بنابراین، روش بررسی جغرافیای تاریخی - نامی که پژوهندگان این زمینه بر آن گذاردند تا از جغرافیای تاریخ متمایز باشد - برای درک جغرافیای معاصر که ذیلاً به بحث درباره آن می‌پردازیم، بسیار یاری‌رسان بوده است. کار اصلی جغرافیای تاریخی چنانکه پیشتر به آن اشاره

دارد. اما تذکر این نکته ضروری است که به‌رغم تردیدها و بحثها نمی‌توان از فرضیۀ دگرگونی آب و هوایی به ویژه در دوران ماقبل تاریخ به راحتی چشم پوشید (The Geography behind...; 7-9, 270).

بازسازی هر محیط جغرافیایی در هر محدوده‌ای کاری است که به تکنیک خاص، دقت فراوان و سختکوشی نیاز دارد. در این راستا کشف امکانات مادی و توانایی منطقه‌ای، به بیانی کشف امکانات اقتصادی موجود در منطقه، بررسی تسهیلات یا معضلات در سر راه نقل و انتقال درونی و تماس بیرونی، قابلیت طبیعی تدافعی و نحوه مجال زندگی، از جمله بررسی‌های اصلی است. جلوه‌های انسانی نقش بسته بر خاک دوره‌ای خاص، وظیفه دشواری است که پس از بررسی موقعیت طبیعی باید مورد عنایت قرار گیرد. کشف گونه‌های موجود استقرارگاهها و چگونگی پخش و پراکندگی آنها راههای آمد و شد در دسترس، کشف منابع معدنی و محدوده مکانی آنها و به عبارتی تحقیق درباره مناسبات مشترک تاریخ و جغرافیا از اهم موارد بررسی‌شدنی است که امروزه در حوزه کار زمینه‌ای موسوم به جغرافیای تاریخی تحقق می‌یابد، از آن‌رو که هدف اصلی جغرافیایی است و به بیان دیگر بازسازی جغرافیای گذشته است.

در تعریف جغرافیای تاریخی Historical Geography

نخست اشاره‌ای داریم به یک طرز تلقی از دو محقق انگلیسی موسوم به گرین^۹ و فریمن^{۱۰} که بررسی عوامل جغرافیایی در تاریخ^{۱۱} پرداخته شده است. هدف این گونه بررسی که شاید به نوعی جغرافیای تاریخ^{۱۲} خوانده شود، پیشبرد مطالعات تاریخی است از طریق کشف عوامل تأثیرگذار بر مقتضیات جغرافیایی متنوع و متفاوت موجود در یک ناحیه و از زمانی به زمان دیگر که بر پدیده‌های تاریخی تأثیر گذارده است. جغرافیای تاریخ، جغرافیای فعلی را با توسل به داده‌های انسانی که در یافته‌های باستان‌شناسی و تاریخی موجود است، تبیین می‌کند. بنابراین، جغرافیای تاریخی شعبه‌ای از جغرافیا مانند جغرافیای

9. Green

10. Freeman

11. Geographical factors in History

12. Geography of History

13. Historical

14. Past

تبیین شیوه‌های جستجوگران معاش در مناطق مختلف نیز می‌پردازد. ظاهراً نواحی مختلف به واسطه ویژگی‌های طبیعی خود شیوه‌های معینی از زندگی را القا می‌کنند. اما پیوسته میان چشم‌انداز طبیعی و واکنش اقتصادی، انسان وجود داشته که تواناییها و تمنیات خاص خود را دارد. و گاه حاصل این واکنش اقتصادی با پس زمینه طبیعی بی‌ارتباط می‌ماند. بنابراین، پیوند جغرافیایی میان اشکال زندگی و محیط جغرافیایی یک قوم، ضمن موجود بودن، مطلق نیست. یا به بیانی آن‌گونه روشن و آشکار نیست که طرفداران محیط زیست بر آن پای می‌فشارند (Ibid: 115).

حال اگر بپذیریم که روال زندگی تنها تحمیل رخدادهای خشک و خشن طبیعی نیست، آنگاه درمی‌یابیم که گروه‌های انسانی بنابر درجات تکامل فرهنگی، نیازها و مسئولیت‌های خویش در تعیین شیوه‌های گذران، جابه‌جایی و نقل و انتقال به‌رغم محدودیت اجتناب‌ناپذیر و گاه و بیگاه طبیعی - نقشمند بوده‌اند. دست آخر اینکه با توسل به جغرافیا چه بسا می‌توان به تاریخ فروغ تازه‌ای افزود. اما هدف جغرافی‌نگار در پدیدآوردن نقشه‌های پراکندگی فقط دریافتن جواب برای جا و مکان خلاصه نمی‌شود. بلکه او بیشتر بر آن است تا میان پراکندگیها با الگوهایی که در شرایط جغرافیایی توجیه‌شدنی است، تطابق ایجاد کند. استفاده دیرپای این روش به وسیله باستان‌شناسان که از دیرباز به اهمیت مکانی در کشفیات خود پی‌برده بودند، ثمربخش بوده است. عیناً اهمیت مکانی در داده‌های تاریخی ارزش آشکاری داشته است. ناگفته پیداست که همه پراکندگیها در شرایط طبیعی (فیزیکی) گذشته، توجیه‌شدنی نیستند. طرح و تهیه نقشه پراکندگی تجربه‌ای است که می‌تواند به دو صورت موفق و خلاف آن خودنمایی کند (Ibid: 11-12). در اینجا به طور نمونه مستعمرات یونان را در قرن پنجم پیش از میلاد به اختصار مورد آزمایش قرار می‌دهیم (نقشه شماره ۱).

شد بازسازی جغرافیای گذشته است. امروزه آشنایی درست از جغرافیای یک منطقه نیاز به تحقیق و رسیدگی درباره جریانهایی دارد که آن جغرافیا را پدید آورده است. و چنانکه ذکر شده شناخت رویدادهای طبیعی (فیزیکی) گذشته برای درک جغرافیای طبیعی نواحی کنونی ضروری است؛ عیناً جریانهایی که در تاریخ انسان ضبط شده و به دست جغرافیای انسانی شکل یافته نیز باید شناخته شود. و سرانجام اینکه بررسی این جریانهها به واسطه فروغی که به جهان پیرامون ما می‌افکند، اگر نه هدف عاجل جغرافی‌نگار تاریخی که می‌تواند مقصود نهایی او باشد (Huntington: 80-81; Easi: 27).

حال اگر نتیجه این بررسیها بر مبنای داده‌های موجود کامل شود، برای کار تاریخ‌نگار و جغرافی‌نگار به طور یکسان ارزشمند خواهد بود. چون به یک معنا تاریخ اقتصادی و اجتماعی را روشن‌تر خواهد شد و به معنای دیگر جغرافیای زمان حال را توصیف خواهد کرد. نتیجه اینکه چون رویدادهای انسانی علاوه بر زمان معین در مکان معینی روی می‌دهد، مورخ که در وهله نخست به تغییرات زمانی می‌اندیشد، ناچار به گونه‌ای با مشکلات مکانی درگیر می‌شود که نمی‌تواند از آن روی برتابد و در این مشکلات است که سروکله جغرافیا پیدا می‌شود، از آن رو که زمینه و محیط تاریخی آزادی عمل انسان را به صورتی متفاوت از جایی به جای دیگر محدود می‌کند، و بعضاً به رویدادهای بسیار رنگ محلی می‌دهد. نویسندگان دروان کلاسیک یونان از جمله هرودوت (روایت‌نگار تاریخی) و استرابو (جغرافی‌نگار تاریخی) که در آثار خود با تیزبینی خاصی به اختلافات فرهنگی مردمان دوران خویش پرداخته‌اند، عامل این اختلافات را با تلفیق همراستای اطلاعات تاریخی و جغرافیایی، به محیط جغرافیایی منوط کرده‌اند (Ibid: 116-117).

به علاوه، جغرافیای حاضر در پس زمینه تاریخ به



دارد و در خود یونان به مرور تمدن یونانی در حاشیه‌های این ایالت به لحاظ اقلیم کم‌رنگ شده است. بالاخره اینکه وجه دیگری در تاریخ است که رابطه تنگاتنگی با جغرافیا دارد. در طبیعت روزگار حاضر به صورتی که در نقشه‌های بزرگ توپوگرافیکی (موضع نگاشتی) در بسیاری از شهرها موجود است، وجوه همانند و مرتبط تاریخی و جغرافیایی درهمه جا به هم پیوسته است (Ibid: 13). ایده طبیعت یا نقشه‌های با ابعاد بزرگ به عنوان داستان چندلایه یا مدرک، اگر به درستی به وسیله اهل فن رمزگشایی شود به جغرافی‌نگار امکان تبیین الگوهای حاضر را می‌دهد، همچنین برای مورخی که در جستجوی شواهد بازمانده از گذشته باشد به طور دقیق استقلال متقابل این دو زمینه به هم پیوسته را توصیف می‌کند. جغرافی‌نگار مجهز به نقشه به حکم

از تنظیم نقشه پراکندگی مستعمرات یونانی و بررسی آن با دیگر عوامل و پراکندگیهای جغرافیایی، نتایج مطلوبی از ارزشهای تاریخی به این قرار حاصل می‌شود: نخستین و بدیهی‌ترین آن، این است که مستعمره‌ها زنجیروار در سواحل مدیترانه و دریای سیاه قرار گرفته بودند. متذکر می‌شود که مستعمرات یونان در حوضه غربی دریای مدیترانه که از دیرباز مورد استقرار فنیقیها و اتروسکها بود، بالنسبه محدودتر بوده است. سرانجام اگر به بررسی اقلیم، پوشش گیاهی و نواحی مرکزی دریا پردازیم به این نتیجه می‌رسیم که مستعمرات یونانی به گونه‌ای متمرکز بودند که ویژگیهای زیستی یونان تمام و کمال و بی‌هیچ تغییری یا خیلی اندک در آن سرزمینها تکرار و تجربه می‌شده است. در واقع هماهنگی قابل توجهی میان پراکندگی مستعمرات یونانی و اقلیم مدیترانه‌ای وجود

(Ibid: 64) - و جغرافیا با تماس و عنصر انسانی به سامان می‌رسد. به بیانی جغرافیای خالی از عنصر انسانی به مراتب ملال‌آورتر از تاریخ بدون نقشه است (Easi, 1965:15). و مورخ در بررسیهای میدانی خود از طبیعت تغییر شکل یافته از بسیاری جهات درمانده می‌ماند. می‌دانیم که رویکرد اصلی مورخ به متون و دیگر آثار برجای مانده از گذشته‌های دور است که نقشه‌ها را هم ناگزیر در خود دارد. نقشه‌های قدیم دارای ابعاد بسیار است از جمله: طرح شهرها، نقشه‌کرانه دریاها و مصب رودها و یا طرح توپوگرافیکی (موضع نگاشتی) محدوده‌های خشکی و غیره. همه این داده‌ها و بوده‌ها برای کار مورخ و جغرافی‌نگار به یک اندازه جالب و پرکشش است، چون زمینه‌های تحقیقاتی هر یک از این دو بالزورره مجموعه‌ای از روشها و نقطه‌نظرها را ایجاد می‌کند.

درک و بررسی نقشه‌ها صورت‌های کاملاً متفاوتی دارند: مثلاً می‌توانند به صورت یک کار هنری - از نظر رنگ، شکل، زیبایی و فن - مطرح شوند، یا فقط از نظر اهمیت کار نقشه‌کشی بررسی شوند که در این صورت سؤال مطرح این خواهد بود که نقشه‌کش تا چه اندازه در کار خود موفق بوده است؟ و در اینجاست که زمینه تخصصی نقشه‌کشی تاریخی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. و سرانجام اینکه رویکرد نهایی اهل فن به نقشه از آن رو حائز اهمیت است که تولید نقشه معمولاً با زمان ضبط اطلاعات هم‌زمانی دارد. بنابراین جغرافی‌نگار تاریخی که در جستجوی چیزی به دردخور است در وهله نخست به بررسی ارزش و اعتبار نقشه به عنوان یک مأخذ می‌پردازد. به همین ترتیب تاریخنگاری که حدود مطالعات خود را منطقه‌ای کرده و در زمینه‌هایی چون جاده‌ها، زمینهای محصور مزروعی، تعدد معادن و موقعیت آنها متمرکز شده، گامی بلند در جهت شناساندن گذشته برمی‌دارد که بسیار راهگشاست (Ibid: 15).

ضرورت برای پیشبرد تحقیقات خود باید در منطقه عملیاتی کار کند؛ و مورخ نیز به همان ترتیب در فضای باز چیز به دردخور پیدا کند. اگر مورخی مثلاً درباره دوران ماقبل تاریخ یا جاده‌های روم، اردوگاههای برفراز تپه اوایل عصر آهن یا سدها و خاکریزهای قرون وسطایی تحقیق می‌کند باید با توسل به دو اصل دقت و واقعیت عباراتی را به روایت خود بیفزاید که مستقیماً از طریق ملاحظات عینی در منطقه عملیاتی حاصل شده است (Ibid:13).

بنابر آنچه گذشت دیگر بهتر است به جغرافیای حاضر در پس‌زمینه تاریخ به عنوان دستی مخفی که تاریخ انسان را هدایت می‌کند، استناد نکنیم. ضمن آنکه این مهم شاید برای انسان نخستین و مرحله طولانی فرهنگ عصر حجر قدیم مصداق داشته باشد. اما در مسیر تاریخ فرهنگی به معنای وسیع، همچنین تاریخ اقتصادی و اجتماعی، تاریخ سیاسی، نظامی، دریایی، نقش بی‌وقفه داشته است. جغرافیایی فکر کردن در شرایط متفاوت منطقه‌ای با امکانات محدودی که از حیث مکانی برای انسان دارد، رویکردی جانبی به این شاخه‌های تاریخ را میسر می‌کند (Ibid: 15). با وجود اینکه ممکن است بر این باور باشیم که مردمان در گذشته‌های دور تصور ناکافی از محیط پیرامون خود داشتند و داده‌های فرهنگی آنان با توسل به شیوه آزمایش و خطا طراحی شده بود؛ همچنین با وجود اینکه خواست و توانایی آنان به ایجاد انطباق با جهان همواره در حال تغییر بوده است، اما نکته درخور توجه این است که هرگونه بازسازی از گذشته این جهان طبیعی (فیزیکی) بهتر است با همان توجه و دقتی که در متون منظور شده مورد بررسی قرار گیرد.

به هر حال، تاریخ با نقشه تکمیل و تحکیم می‌شود. به قول دو صاحب‌نظر میخایلف^{۱۵} و میل^{۱۶}: نقشه سندی است اجتماعی و خطوط روی آن دست‌نوشته تاریخ است (Huntington, 1951: 83). و آنچه را که به نقشه درنیاید به تعریف هم در نمی‌آید

15. Mikhaylov

16. Mill

خلاقیتهای مستقل خرد انسانی در مسیر تکامل خود پدید نیامده‌اند، بلکه به صورت تأثیرات اجتناب‌ناپذیر انگیزه‌های طبیعی جلوه کرده‌اند. منتسکیو در حقیقت زندگی انسان را مانند زندگی گیاهان بازتاب شرایط اقلیمی و جغرافیایی پنداشته است، بدان معنا که تغییرات تاریخی صرفاً راههای متفاوتی هستند که در آن طبیعت انسان - چیزی یگانه و غیرقابل تغییر- به انگیزه متفاوت واکنش نشان می‌دهد. نظریه وابستگی ابعاد یک تمدن به شرایط جغرافیایی آن، برداشت نادرستی از طبیعت انسان و کنش انسانی را القا می‌کند که با هر نگرشی مخدوش است. بی‌تردید رابطه تنگاتنگی میان هر فرهنگ و محیط جغرافیایی آن وجود دارد، اما ویژگی تعیین‌کننده در شرایط جغرافیایی آن محیط نیست، بلکه در بهره‌وری انسان از آن محیط است که البته بستگی تام با شرایط بهره‌ور هم دارد. شاید تأکید منتسکیو در برقراری ارتباط میان انسان با محیط جغرافیایی خود و تأثیرات ناشی از تغییرات اقلیمی تا حدودی افراطی تلقی شود، اما بازتاب آن در عوامل اقتصادی که به نظر او زیربنای نهادهای سیاسی بوده، نقطه عطفی در پیشبرد تکامل بعدی افکار تاریخی شده است.

به هر حال، استدلال قاطع و صریح درباره تأثیر مستقیم اقلیم و محیط بر انسان و نیز بر عملکردهایی که گاهنگارهای تاریخی او سرشار از آنهاست به اینجا انجامیده که بخشهای خاصی از جهان دارای اقلیمی هستند که انسان را به حد اعلای تلاش جسمانی و روانی دعوت می‌کند. بر این نظریه «هردر»^{۱۸} متفکر عصر روشنگری و پدر انسان‌شناسی هم تأکید ورزیده و شرایط ایده‌آل اقلیمی را بعضاً در اروپای غربی و در بخشهایی از شمال غربی امریکا جستجو کرده است. حال پیش از آنکه به پیامدهای تلخ و ناگوار اقلیم ایده‌آل پردازیم، ایده پیدایش آن را مرور می‌کنیم.

می‌دانیم اهمیت نقشه‌های قدیم به عنوان مدرکی که برای بازسازی گذشته به دردخور باشد، بستگی تام دارد به میزان به تصویر کشیده و دقت به کار رفته در آنها. به علاوه، درباره همه دوره‌های تاریخی نقشه‌هایی برجا مانده که در مواردی احتمالاً خیلی دقیق نیستند، اما در عمل ویژگیهایی از جغرافیای گذشته را در خود دارند (Ibid: 16).

اقلیم و تاریخ

درباره مسائل و ویژگیهای بحث‌انگیز آب و هوایی در روزگاران گذشته کتابهای بسیاری تحریر شده که بعضاً به صورتی جانبدارانه به اهمیت تغییرات اقلیمی در تعیین و توجیه مکان نخستین تمدنها، مهاجرتها، حتی ظهور و سقوط امپراتوریا پرداخته است. در اینجا آب و هوای مطلوب و اقلیم مناسب یکی از تعیین‌کننده‌های اصلی تمدن و در مواردی اساس و لازمه تمدنهای برجسته تلقی شده است. و یا پیدایش نخستین تمدنها در مناطقی از نیمکره شمالی در روزگاران گذشته به آب و هوای مطلوب منوط گردیده است؛ گاه برعکس آرامش و آسایش محیط زیست محرکه ضعیفی در ایجاد تمدنها تلقی گردیده و تأثیر تغییرات اقلیمی به عبارت دو جغرافی‌نگار برنس^{۱۶} و سمپل^{۱۷} بر تاریخ انکار شده است (Huntington, 1924: 302, 337; Easi, 1965: 42). در این راستا معلوم نیست تا چه اندازه می‌توان از پیروان نظریه فلاسفه یونان و نیز منتسکیو در تأثیر مستقیم اقلیم بر ساخته طبیعی، ذهنی و روانی انسان بود.

منتسکیو در پرداختن به اختلافات فرهنگی ملتها به جای آنکه در تعریف تاریخ آنها به انگیزه خرد انسانی استناد کند، ملاک و اساس را به اختلافات اقلیمی و جغرافیایی منوط کرده است. به بیان دیگر، انسان بخشی از طبیعت تلقی شده و تبیین رویدادهای تاریخی در واقعیت‌های جهان طبیعی جستجو شده است. این روند پردازش تاریخی به گونه‌ای تاریخ طبیعی انسان یا انسان‌شناسی است که در آن نهادهای موجود از

16. Burnhes

17. Semple

18. Herder

امریکای شمالی در برخی از مناطق با بومیان سرخپوستی روبه‌رو شدند که در مرحله شکارگیری درجا زده بودند، کشاورزی محدود داشتند، آهن را نمی‌شناختند و جز سگ حیوان دیگری را اهلی نکرده بودند؟ ناگفته پیداست که نادیده‌انگاری تأثیر مستقیم اقلیم بر انسان عملی ناسنجیده است، اما تعمیمهای موقوت و مطمئن این موضوع هم مشکلاتی را چون نظریه نژادی تمدن در سر راه تحقیق قرار می‌دهد. شاید درباره تأثیرات غیرمستقیم اقلیم بر انسان بتوان بی‌پروا تر سخن گفت. مثلاً تأثیرات آب و هوایی در پوشش گیاهی و از آن طریق رخنه در طبیعت و امکانات اقتصادی و محیط زیست انسانی. در واقع رابطه معنی‌داری میان انسان و محیط طبیعی او وجود دارد که بنابر امکانات فیزیکی آن محیط، اشکال خاصی از عملکردهای اقتصادی و ارزشهای ویژه‌ای از روشهای زیستن را با محدودیتهای کم و بیش انعطاف‌ناپذیر به انسان القا می‌کند (Easi, 1965:42-43).

اقلیم در تمدنهای اولیه

در این مبحث ابتدا اشاره‌ای داریم بر نشانه‌های جداساز «تمدن» از فرهنگهای بی‌شمار گونه ابتدایی. فرهنگ نوسنگی، نخستین فرهنگی را ترسیم می‌کند که به درستی در قالب «تمدن» جا می‌افتد. بشر در هزاره‌های بسیار دوران پارینه‌سنگی به ناچار دل به رحمت محیط طبیعی پیرامون خود بسته بود که قدرت ناچیزی در مهار آن داشت. اما کوشندگان خلاق نوسنگی در دورانی از ۶۰۰۰ تا ۳۰۰۰ پیش از میلاد شیوه‌های نوین زندگی را در سرزمینهایی بی‌افکنند که اقلیم مناسب عامل تعیین‌کننده‌ای در رشد و پیشرفت آتی آنها شد. اساس اقتصاد تمدن نوسنگی برکاشت و برداشت و رمه‌داری استوار بود. روستا نخستین نمود اجتماعی بود که بعدها شهر به آن افزوده شد. در صنعتگری پیشرفتهای اصلی پدید آمد: چرخ سفالگری، کوره سفال‌پزی، پشم‌ریسی، کتان و نخ‌ریسی، بافت پارچه، ریخته‌گری فلز، نوشتار و اختراع سالنما، تجارت و بازرگانی و سازماندهی

از نظر «هردر» انسان موجودی طبیعی است با نژادهای مختلف و مرتبط با محیط جغرافیایی خود و نیز دارای ویژگیهای جسمانی و روانی خاصی که در محیط زیست خود او شکل گرفته است. لکن هرگاه نژادی تشکیل شد گونه خاصی از انسان پدید می‌آید که ویژگیهای ثابت خاص خود دارد، ولی آنکه این ویژگیها با محیط زیست او وابستگی مستقیم داشته باشد، با حالات و مختصات ذاتی او وابسته است. بنابراین نژاد متمایز شده انسانی بار دیگر چارچوبی می‌یابد که در آن گونه والاتری از ارگانسیم انسانی یا به عبارتی ارگانسیم تاریخی نمودار می‌گردد و این همان نژادی است که حیاتش به جای آنکه در زمان ایستا بماند به اشکال والاتر پرورده شده است. هردر، مرکز مناسب این حیات تاریخی را در اروپا جستجو می‌کند که خصوصیتهای مساعد جغرافیایی و آب و هوایی دارد. طبق این نگرش حیات انسان در اروپا اصالت تاریخی می‌یابد، حال آنکه در سرزمینهایی چون چین، هند، یا در میان بومیان امریکا چنین پیشرفت تاریخی بروز نمی‌کند. در این سرزمینها تمدن بی‌هیچ تغییری ثابت می‌ماند، و در صورت بروز هم اشکال قدیمی حیات با اشکال جدید جابه‌جایی حاصل می‌کنند بدون آنکه تداوم رو به رشد تکامل که از ویژگیهای پیشرفت تاریخی است، بروز کند. طبق این محاسبات اروپا از نظر «هردر» منطقه برتر زیستگاه انسانی است و بی‌آنکه حقیقتاً تنها سرزمین دارای تاریخ تلقی شود، از دانش تاریخی، شناخت بسیار داشته است. و هردر پدر انسان‌شناسی در آن روزگاران نخستین متفکری است که اختلافات میان گونه‌های متفاوت انسانی و تنوع و ناهمگونی طبیعت او را مطرح کرده است (Collingwood, 1954: 78-79,90).

حال اگر نظریه اقلیم ایده‌آل را در این دو منطقه بپذیریم با دو مسئله تاریخی روبه‌رو می‌شویم: ۱. چرا اروپاییان در شرایطی که سرزمین آنها از نظر آب و هوایی تفاوت چندانی با روزگار حاضر نداشته در سالهای ۵۰۰۰ و ۳۰۰۰ پیش از میلاد در زمره تنبل‌ترین مردمان روزگار خود بودند؟ ۲. چرا اروپاییان در مهاجرت خود به

فعل رسانده بود. درنگ بیش از این در مسائل پخش‌گرایی درخور این مقوله نیست. مراد ما بررسی ظهور و حضور نخستین نشانه‌های تمدن در مناطق انگشت‌شماری است که دارای استعدادهای طبیعی مشخص بوده و در زمانی غیرمعلوم شاید در حدود سال ۵۰۰۰ پیش از میلاد یا پیشتر از آن ایجاد شده بود. در این حال، گام نخست تعیین محدوده‌های جغرافیایی این انقلاب خطیر انسانی است، آنگاه تحقیق در ابعاد ماهیت برآمدن تمدنها در زمان و مکان رخداد است.

حال پیش از بررسی سه تمدن بزرگ رودخانه‌ای نگاهی داریم به منطقه وسیعی که گذرگاه مسیرهای تحتانی رودخانه‌های مورد اشاره بود و به منطقه کمربند کویری - استپی افریقایی - آسیایی موسوم بوده است. این منطقه خود بخشی از ناحیه پهناورتر خشک و لم‌یزرعی بود که با گزار از دنیای قدیم از طریق اقیانوس اطلس به شمال چین می‌رسید (نقشه شماره ۲ و ۳) این منطقه کویری - استپی مانند افریقای شمالی، شبه جزیره عربستان و ایران ساختار خشک و خشن و سنگی داشت و به استثنای معدودی فرورفتگیهای عمده و چین‌خوردگی نوحاسته، فلاتی مسطح بود. فرورفتگیها، آبرفت‌های مسطحی بودند که از طریق آنها مسیرهای تحتانی نیل، فرات، دجله و رودخانه ایندوس عبور می‌کرد (Easi, 1965:130-131).

ولایات، خلق آثار هنری و غیره، پیدایش همه این نمودهای تمدن یا حتی برخی از آنها حکایت از نوعی همسازی انسان دوره نوسنگی با محیط پیرامون خود داشته است (Ibid: 123-129).

می‌دانیم پیدایش اولین تمدنهای دوره نوسنگی در بین‌النهرین سفلی، مصر و در شمال‌غربی هند بود و درحوالی یا سواحل چهار رودخانه بزرگ نیل، دجله و فرات و ایندوس. ایده پیدایش خودانگیخته و مستقل و در مواردی همزمان این تمدنها یکی از نکات درخور تعمق است. به علاوه، نظریه دریافت انگیزه فرهنگی را از تمدنهای زود هنگام تر مناطق دیگر که معمولاً در نتیجه جنبشهای مردمی یا ریزش ایده‌ها و رسومات نازل می‌شود، نیز نباید از نظر دور داشت. باور بر این نکته توجه ما را به دو منطقه: شمال سوریه و شرق آسیای صغیر جلب می‌کند - شهرهایی که در اثر جوشش جریانات فرهنگی از مصر یا بین‌النهرین، در کرت، آسیای صغیر، سوریه و فلسطین قد علم کرده بودند. خلاقیت‌های مستقل و خودانگیخته انسانی هم در مناطق مختلف مشابه می‌تواند از موارد انکار ناشدنی ارزیابی شود. در این حال پاسخ ما بعضاً در نقشی جستجو می‌شود که «پخش»^{۱۹} در ماقبل تاریخ داشته است. از سویی ایده پخش فروغ تمدن از یک منشأ به سرزمینهای دیگر، نادیده‌انگاری تجارب فرهیخته‌ای چون خط و کشاورزی است در سرزمینهایی از امریکای مرکزی (مایاها - هیروگلیف) که سالیان دراز پیش از آنکه با دنیای قدیم ارتباط ایجاد کند به



پروپوزیشن گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

بین‌النهرین سفلی

بین‌النهرین سفلی، بخش جنوبی منطقه‌ای را تشکیل می‌داد که باستان‌شناسان بر آن نام هلال حاصلخیز گذاردند. و جغرافیای آن شامل دشتی است که از فلسطین و از کناره صحاری عربستان تا خلیج فارس ادامه داشت (نقشه‌شماره ۴). امروزه بخش اعظم این منطقه خشک و بی‌درخت است و یا باتلاقی و لجن‌زار. و این همه حاصل بی‌توجهی ترکان در قرن یازده و رفتار و سلوک اعراب ساکن در بین‌النهرین بوده است (Easi, 1965: 132; Myres, 1911: 88).

اما انبوه متون ادبی و باستان‌شناختی حکایت از توان تولید حیرت‌آور و تمدن پیشرفته آن دارد که چندین هزاره دوام داشته است. به علاوه، دشت آبرفتی بین‌النهرین سفلی با خاک بسیار حاصلخیز رو به شرق دارد و مابین مسیرهای تحتانی دو رودخانه دجله و فرات واقع شده است و از طرف شمال تا بغداد در دجله و هیت^{۲۰} در فرات کشیده شده. در این دو نقطه برون‌زد رگه‌های سنگ آهک در بستر این دو آبراه و شرایط سراسر صخره‌ای آن امر ناوبری را در نقاط مزبور مشکل و مسدود می‌کرد. لکن پایین‌تر از این دو نقطه امکان ناوبری میسر بوده است (Easi, 1965:132).

اینک کمربند مزبور و حتی سرزمینهای رودخانه‌ای بدون فصل بارندگی، دارای تابستانهای بسیار گرم و زمستانهای ملایم است. به نظر می‌رسد که ساختار طبیعی سرزمینهای رودخانه‌ای در همه جا یک شکل باشد. بدین معنا که دارای دشتهای آبرفتی؛ از یک سو هم‌مرز بیابان، کوه و یا هردو؛ از سوی دیگر رو به دریا داشته است. بی‌تردید، اهمیت مورد اخیر در اولویت است چون رودخانه یا رودخانه‌های بزرگ جاری در منطقه‌ای در حوضه‌های علیای نواحی مرطوبتر خود در یکی از فصول سال آب فراوان ذخیره می‌کردند. احتمالاً اقلیم در دوران پیدایش و بسط تمدن در سرزمینهای رودخانه‌ای کم و بیش مشابه امروز بود و شگفت آنکه یافته‌های زود هنگام آن با مرحله گذار از اقلیم پربارش به خشک انطباق دارد. در مکانهای باستانی دوران نوسنگی، نخستین مرحله واقعی مستعمره‌سازی سرزمینهای رودخانه‌ای بارو به خشکی رفتن علفزارهای منطقه آفریقایی - آسیایی، ادامه زندگی را برای همه شکارگران ساکن در منطقه دشوار کرده بود (Ibid: 131).

در ادامه نگاهی داریم به جغرافیای گذشته سرزمینهای رودخانه‌ای.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

(Myres, 1911: 94-95; Easi, 1965: 134).

ضمناً چون زمان طغیانهای دجله و فرات (سه ماهه بهار) از نیل (سه ماهه تابستان) در مصر متفاوت بود، در نتیجه شکل خاص آبیاری خود را هم ایجاد می‌کرد. دجله و فرات به عنوان دو آبراه به دلایلی که بیشتر ذکر شد اعتبار و کار رفت محدودی داشت اما دست کم برای حفظ و نگاهداری آب و مخازن طبیعی در آن روزگاران مورد بهره‌برداری بسیار بود. برخی از استقرارگاههای اولیه آن مثل اور و اریدو که در حاشیه صحرای سومر قرار داشتند به صورت بندرگاههای صحرايي ایفای نقش می‌کردند.

یکی از نکته‌های جالب و بی‌نظیر در مورد بین‌النهرین ارتقای سریع مهاجمان تازه به تمدن رسیده است. البته معلوم نیست چه مقدار از آن را باید بر گزینه طبیعی منوط کرد؛ یا بر اثر تماس با تمدنهای والاتر محاسبه نمود؛ یا معلول امکانات وسیع محیط طبیعی سرزمین جدید دانست؛ و بالاخره اینکه ناشی از سرزندگی و نشاط مستقیم طبیعی ذکر کرد؟ ضمناً نباید تواناییهای ذاتی و فطری برخی از نژادهای تازه وارد مثل مردمان سومر و اکد را در کسب موفقیت‌های بزرگ در سرزمین جدید نادیده گرفت. این دو قوم با آنکه منشأ نامعلومی دارند، سامی هم نیستند، مبتکر ایده‌های بزرگی بودند که شاید امروزه از ویژگیهای تمدنهای نوین باشد. البته در این رابطه نباید تأثیر جرقه‌هایی از موفقیت و پیروزی را که شاید در اثر تماس با دیگر نژادهای از پیش رسیده به آن سرزمین حاصل شده، دست کم گرفت. تردیدی نیست که ثروت و امکانات کشت و زرع در بین‌النهرین، انگیزه و توجه مهاجمان را به تولید کارهای بزرگ مثل ساخت و ساز معابد، تنظیم شبکه‌های آبیاری، ساختن یادمانهای عظیم و نوآوریهای دیگر معطوف کرده بود. اما سؤال این است که آیا همه این دستاوردها را

بین‌النهرین سفلی از نظر ساختاری سرزمینی فرونشسته است که در امتداد لبه گسل تخته‌سنگهای متورق عربی و در زمان بروز چین‌خوردگیهای زاگرس در دوران سوم زمین‌شناسی پدید آمده بود و نیز آبشخوری داشت که از انبوه فضولات ته‌نشستی دجله و فرات پر می‌شد. در فصل بهار سیلاب رشته‌کوههای زاگرس در غرب ایران به آنجا سرریز می‌کرد، و شنهای بادآورده صحرای عربستان هم به آن افزوده می‌شد. این دشت آبرفتی در خروجیهای دجله و فرات نهشته‌هایی داشت که از منطقه باتلاقی خلیج فارس دریافت می‌شد. رأس این خلیج از آغاز پیدایش تمدن به سوی دریا پس‌نشست و برخی از مکانهای اولیه ماقبل تاریخی مانند اور^{۲۱} و اریدو^{۲۲} که به مرور در دوران تاریخی به داخل کشیده شدند در اصل در حاشیه خلیج فارس قرار داشتند (Ibid: 133) به این ترتیب سرزمینی که از جابه‌جایی تخته-سنگهای زائد و به دردخور سرزمینهای هم جوار درست شده بود در روزگاران زودهنگام صاحب مردمانی شد که به زور از راه کوه، بیابان و صحرا به آنجا روی آورده بودند.

اما حوضه‌های فوقانی دجله و فرات در کوههای ارمنستان در فصل بهار دارای مخازن آب فراوان ناشی از ذوب برف و باران فصلی می‌شد. بین‌النهرین سفلی، تقریباً باران نداشت و طبق برآورد کنونی میزان باران در بغداد نه میلیمتر در سال است (Herbertson: II/79). به این ترتیب، طغیانهای بهاری ضمن آنکه می‌توانست سرکش و فاجعه‌آمیز باشد، برای کشت و زرع منطقه امری حیاتی بود. در اینجا اشاره بیش از یک احتمال داریم به طوفان نوح در کتاب پیدایش که صحنه واقعه ظاهراً در سومر، در بین‌النهرین سفلی بوده است. در اسطوره بابل و بیش از آن آشور (دوران تاریخی) که مابین رشته‌کوههای ارمنستان و زاگرس قرار داشت نقل شده: آنگاه که دیوهای طوفان سر برون می‌آوردند، ایزدان و انسان هر دو در مقابل آنان ناتوان و درمانده می‌مانند

21. Ur

22. Eridu

مصر سفلی، نمونه بارز یک دلتای برآمده رو به دریا (سرخ) است - که در دورانهای تاریخی فرونشسته - با رسوبات آبرفتی غنی حاصله از آب نیل؛ و مصر علیا، تکه باریک و درازی است که مانند نواری زمردین در شکافی عمیق در عرض افریقا گذارده شده است. مصر سفلی، دلتایی سه گوشه است که در اثر حمل رسوبات دریا به رودخانه پدید آمده و در بخش رو به دریا با تالابها و توده‌های شنی مرزبندی شده؛ و مصر علیا، دشت سیلابی نیل سفلی با آنکه کافت دره نیست، اما عمیقاً از هر دو سو در میان صخره‌های بلند سنگ آهک یا ماسه سنگ فرونشسته است. بنابراین نیل سفلی تا اسوان قابل کشتیرانی و از آنجا بستر رودخانه با توده‌های سنگ گرانیت امکان ناوبری را سد می‌کرد. واحدهای پراکنده در صحاری از دو سو، دشت آبرفتی را به عاریت می‌گرفتند و پشته بلند صحرا با وجود وادیهای بی‌شماری که اینک بی‌آب مانده‌اند، گسسته می‌شد. صحرای وسیع عربستان در بخش شرقی با تخته‌سنگهای بزرگ و متورق عربی شکسته می‌شد که تا دریای سرخ امتداد داشت و در آنجا ساحلی صخره‌ای و خشک پدید می‌آمد که در تابستان آفتاب سوزان داشت (Easi, 1965: 135). در بخش غربی، صحرای لیبی در ارتفاعی پایین‌تر و خشکی کم و بیش یکسان و دو شاخه راه طبیعت ساخته، امتداد داشت. زمینهای زراعی مصر همواره مورد تجاوز اقوام صحراگردی بود که در این صحرای اسکان داشتند. صحرای شرقی نیز جاده‌هایی به بنادر دریای سرخ و به صوب فلسطین و سوریه داشت. مدیترانه دست کم از اواسط هزاره چهارم پیش از میلاد موجبات ارتباط را با کرت و سوریه فراهم آورده بود.

مصر، به طور معمول بی‌باران بود، مگر در دوران کوتاه پاییز و آن هم در دلتای نیل که از دوران نوسنگی به بعد چشم به طغیانهای تابستانی نیل داشت. حاصل این

باید به انگیزه اقلیمی منوط کرد؟ و جواب اینکه در گذشته تغییرات اقلیمی در مکانهایی که در مسیر کمربند انقلاب جوی قرار داشتند نوساناتی داشته است. و تحت چنین شرایطی عملاً میزان انگیزه اقلیمی به همان نسبت متنوع بوده است. نتیجه اینکه اقوام در گذشته در مناطقی به رشد و تمدن برجسته دست یافته‌اند که انگیزه اقلیمی قوی و شدید بوده است. به این ترتیب گزینه طبیعی ظاهراً در پیدایش تمدن برجسته عاملی نقشمند بوده - موضوعی که در رابطه با تاریخ انسان نادیده گذارده شده است؛ همچنین اقلیم مناسب و مطلوب که در رشد و اشاعه تمدن انسانی از سرزمینی به سرزمین دیگر مؤثر بوده و در پیدایش تمدنهای برجسته نقش اساسی ایفا کرده است (Huntington, 1924: 352-353, 356; Claiborne, 1970: 263).

طبیعت و طیف داده‌های باستان‌شناختی و تاریخی مصر در ارزیابی تکامل شرق باستان از اولویت برخوردار است. با آنکه بحث درباره امپراتوریهای باستانی هدف این تحقیق نیست، اما لزوم اشاره به برخی از جنبه‌های مکانی و تاریخی معدودی از آنها چنانچه گذشت، ضروری است.

کهنترین دوره مصر به ماقبل پادشاهی یا ماقبل تاریخی موسوم است. از آن رو ماقبل پادشاهی خوانده می‌شد، چون بنابر فهرست (گاهشماری) مانثو^{۲۳} پیش از نخستین پادشاهی بود. و ماقبل تاریخی از آن‌رو، که جلوتر از کهنترین گزارشات مکتوب برجای مانده بوده است (The Cambridge Ancient: 238).

مصر در طول تاریخ مکتوب خود، از زمینهای آبرفتی دره و دلتای نیل تشکیل شده بود که در زیر آبشار اسوان قرار داشت. عملکرد نیل در جاری شدن به قاره سخت و خشک افریقا یا به باتلاقهای مسطح خودساخته در خلیج مدیترانه‌ای، متفاوت بود. از این‌رو، همواره از دو سرزمین متمایز و متباین علیا و سفلی، دره و دلتا تشکیل شده بود (Easi, 1965: 134; Myres, 1911:)

طغیانهای سالیانه رسوباتی بود که موجب حاصلخیزی خاک می‌شد تا جایی که گاه زمین تا دوبار در سال زیرکشت می‌رفت. در خاک سیاه و پربرکت مصر از دورانهای ماقبل پادشاهی ۳۴۰۰ پیش از میلاد ذرت، ارزن، جو، کتان می‌روید؛ پاپیروس و احتمالاً درخت خرما از گیاهان بومی بودند. از پاپیروس علاوه بر کاغذ در ساختن قایقهای اولیه استفاده می‌شد. دشت آبرفتی فاقد الوار بود، چون پس از خشک شدن کمر بند کویری - استپی افریقایی - آسیایی درختهای الواری از میان رفتند؛ به علاوه، مصر از دوران پادشاهی با کمبود آهن روبه‌رو بود. مصر در طی هزاران سال مصرف‌کننده مفرغ و مس بوده و از آهن برای مصارف تزئینی و تعویذ استفاده می‌کرده است. چون مصریان مبدأ ساخته‌های آهنی را نمی‌شناختند، به نظر می‌رسد که احتمالاً در جایی بیرون از مصر تدارک می‌یافت. حتی در دوران تاریخی هم آهن برای مصریان به منزله فلز آسمانی بوده است. شماری از محصولات چون پنبه و نیشکر در طول تاریخ و به مرور در مصر باب شدند، اما کشت زیتون در حاشیه غربی دلتا از سال ۳۰۰۰ پیش از میلاد معمول بوده است (Myres, 1911: 51; Easi, 1965: 136).

از پیشینه فیزیکی (انسان‌شناختی) مردم دره نیل پیداست که ایشان از گونه بربر^{۲۴} بودند که بر نواحی خشک افریقای شمالی، همچنین حوزه اطلس تسلط داشتند و احتمالاً با اعراب همین منطقه که در دیگر سوی دریای سرخ می‌زیستند، خویشاوند بودند. به علاوه، بومیان مزبور با مردمان نگرویی منطقه پرباران استوایی ساکن در مرز مشترک خویش آمیزش داشتند. اقلیم معتدل‌تر دلتا نیز از سویی موجبات رشد گونه ورزیده‌تر انسانی را میسر کرده بود (Myres, 1911: 51). بعد از اتحاد سیاسی در مصر در دوران پادشاهی اول، گونه‌های غالب مصر علیا یک مرتبه به گونه‌های دلتا شباهت پیدا کردند که علت آن شاید آمیزش یا انتشار تأثیرات مطلوب‌تر بوده است.

حال می‌پردازیم به نشانه‌های تغییرساز در روابط طبیعت با مصریان و بالعکس. کشف معتنابه ابزارهای دوران پارینه سنگی در صحرا و در دو سوی شکاف دره، استقرار انسان را از دیرباز تصریح می‌کند. دره نیل و حاشیه صحرائی فلات در هر دوسو، دست کم از ابتدای دوران پلیستوسن^{۲۵} - وقفه ادمیلیون ساله در دوران زمین‌شناسی است که یازده هزار سال پیش پایان یافته است (The Encyclopedia Americana International Edition, Vol: 22) - همواره استقرارگاه انسان با تراکم متغیر بوده است. و صحاری دو سوی دره، حداقل از دروان نوسنگی همین شکل را داشته است (The Cambridge Ancient..., 1959: 33). به علاوه نشانه‌های نخستین جماعت انسانی در نوییه و سومالی در جنوب، در سوریه واقع در شمال شرقی هم دیده شده است. برقراری ارتباط میان این اجتماعات و تاریخ دشوار است. برخی هنوز بر آن‌اند که انقطاعی میان استقرار انسان در دره نیل در دوره‌های پارینه سنگی که هوا و حتی شکل زمین متفاوت بود، پدید آمده است. برخی دیگر معتقدند که پراکندگی ابزارها، گسسته و نامنسجم نیستند. اما همگان بر این نکته اتفاق نظر دارند که فلات بیرون از دره در هنگام استقرار انسان دوران نوسنگی در منطقه، صحرا بوده و در واقع بخشهای اصلی آن همان است که بود. اطلاعات ما از سکنة اولیه مصر کمی بیش از اسلاف ایشان در دوران پارینه‌سنگی است. زیرا گذشته از سنگ ساخته‌ها، دیگر ابزارهای ماندنی آنها به دانسته‌های ما افزوده است؛ با این همه نحوه زندگی آنها به درستی روشن نیست. به هر حال، مصر با هنر سفالگری خود مانند بسیاری از دیگر سرزمینها، نخستین گام را به سوی تمدن و تاریخ برداشته است (Myres, 1911: 52-53).

حال باید دید اقلیم تا چه اندازه امکانات مطلوب و

24. Berber

25. Pleistocene

روانی، و اجتماعی نژادی دیگر شده، اذعان کردند. به علاوه، شواهد زمین‌شناختی اقلیم در میان انسانهای اولیه، همچنین نباتات و جانوران یکی از مؤثرترین عوامل تعیین‌کننده توان و پراکندگی گونه‌های مختلف بوده‌است. اما زمانی که به دوره تاریخ مکتوب می‌رسد بسیاری از مورخان و برخی از انسان‌شناسان و اقتصادپون، دیگر شیوه‌های استدلالی زمین‌شناختی را برنمی‌تابند. در این حال آرای ایشان ناخودآگاه با دو فرض پذیرفته شکل می‌گیرد: نخست آنکه یکنواختی اقلیمی شرط طبیعی است، که چنین ایده‌ای از نظر قرائن همواره رو به رشد ادوار مهم و بی‌شمار یخبندان و دیگر گونه‌های اقلیمی در کلیه مراحل در تاریخ زمین‌شناسی پذیرفتنی نیست. چون هر چه بیشتر در اسناد زمین‌شناختی کنکاش کنیم، تغییر، نه یکنواختی و وضوح بیشتری پیدا می‌کند. حتی در دوره‌های طولانی از بی‌حضور گونه‌های بزرگتر تغییرات اقلیمی، شواهد بسیاری از نوسانات و حتی ارتعاشات جزئی وجود دارد (Ibid: 18). فرض دوم هم چون اول دارای ابهام است، به این اعتبار که اسناد مکتوب و شاخصهای آماری بیش از شواهد گونه زمین‌شناختی، معتبراند. آثار مکتوب و مضبوط درباره اقلیم گذشته فقط شامل خرده‌ریزه‌های اطلاعاتی است که در بسیاری از موارد به طور تصادفی و بی‌آنکه از اهمیت و اعتبار احتمالی آنها در آینده دور و نزدیک ذهنیتی وجود داشته باشد، فراهم آورده شده است. حال بی‌آنکه ارزش و اعتبار چنین اسنادی مورد تردید باشد، در مقایسه با آثار گونه زمین‌شناختی که می‌تواند شامل مؤلفه‌های جغرافیای طبیعی، باستان‌شناسی و گیاه‌شناسی باشد، از اهمیت کمتری برخوردار است.

بنابراین، واضح است که تصمیم نهایی در مورد وقوع تغییرات اقلیمی در دوره‌های تاریخی برعهده اقلیم‌شناسان روشمند با اصول زمین‌شناسی است، نه مورخ. طبق برآورد اهل جغرافیا، دوران تاریخی هم مانند دوره‌های یخبندان و ماقبل تاریخی شاهد یک رشته نوسانات اقلیمی بوده که البته تأثیرات آن بر انسان هنوز نامعلوم است. حال اگر محاسبه این جغرافی‌نگاران زمین‌شناس درست باشد، ناگزیر این نتیجه حاصل می‌شود که در دوره‌های معینی از تاریخ

مناسب را برای نیرو و کارمایه، وضعیت جسمانی و قدرت اقتصادی مصریان در مراحل اولیه تکامل فراهم آورده است. لازم به یادآوری است که مصریان در آغاز دست یازدیدن به تمدن هنوز استفاده کاربردی از ابزارهای آهنی را نمی‌شناختند. در روزگاران بعد هم شناخت استفاده از چوب و ذغال سنگ را برای ایجاد گرمایش نداشتند؛ حال اگر این دو عامل را به جهات کمبودی که بیشتر به آنها اشاره شد، منوط کنیم؛ احتمالاً در تولید پارچه‌های نخی و پشمی، ساختن منازل مقاوم در برابر باد، باران و سرما؛ و دست و پنجه نرم‌کردن با بیماریها هم مشکلاتی داشتند. به‌رغم همه اینها، عرصه پیشرفت آنها سبب شد تا اقلیم مناسب برای آنها پر از حرارت و گرما شود.

به یاد داشته باشیم که اقلیم مناسب به فراخور عرصه تمدن یک قوم تغییر می‌کند ولی تردید کاربرد «مناسب» هم در نزد اقوام می‌تواند مورد اختلاف باشد. اما در اینجا مسئله تعیین‌کننده این است که اقلیم در روزگاران گذشته تا چه اندازه می‌توانست در منطقه‌ای مفروض در عرصه پیشرفت انسانی و حتی نژادی بهترین شرایط را ایجاد کند. در بررسی مبحث تغییرات اقلیمی، اغلب شیوه‌های استدلالی و طرحهای اثبات کردنی، همان است که معمولاً در زمین‌شناسی، باستان‌شناسی و جغرافیا به کار می‌رود (Huntington, 1924: 17). قرائن عمدتاً شامل دریاچه‌ها، و آبراههای قدیمی، جاده‌های قدیمی در صحراها، پوشش خشکیده گیاهی، و حلقه‌های رویشی سالیانه گیاهان، مزارع متروک و شبکه‌های آبیاری و مخصوصاً ویرانه‌ها و دیگر نشانه‌های انسانی است که در حقیقت سنگواره‌های انسانی هستند (Ibid: 18). بقایایی از این قبیل برای زمین‌شناسان، باستان‌شناسان و جغرافی‌نگاران زمین‌شناخت پرکشش و حائز اهمیت است.

از سوی دیگر انسان‌شناسان، اقتصادپون و مورخان نیز به مرور دریافتند که تغییرات اقلیمی در تاریخ بشر تأثیر بسیار گذارده است. اهل علم بالاخره به فرضیه زمین‌شناختی - مقدم بر تاریخ مکتوب - تغییرات بزرگ اقلیمی که سبب‌ساز انهدام فرهنگهای بزرگ باستانی، محو برخی از نژادها از صفحه روزگار، یا دگرگونی جسمانی،

درستی از استفاده آنها داشته باشد. در چنین شرایطی انگیزه خلاق می‌شود و ذهن روش‌تر و مبتکر جلو می‌افتد و بالطبع بر زمینه‌های جدید چیره می‌شود.

و سرانجام اینکه حفريات باستان‌شناسی در سده اخير، سومين مرکز تمدن را در جلگه رودخانه‌ای ايندوس در سند و پنجاب يافته که دارای شرایط طبیعی به شدت مشابه با مصر و بين‌النهرين سفلی بود. جلگه آبرفتی ايندوس را رودخانه‌ای با همين نام سیراب و حاصلخيز می‌کرد که همه‌ساله در فصل تابستان سيلابی می‌شد. بر اساس شواهد باستان‌شناختی از هزاره سوم پيش از ميلاد مردمان ساکن در دشت، همواره از سيلابهای سرکش ايندوس و تغييرات مداوم جريان آن دريا بين دشت آبرفتی، بيمناک بودند. شايد در آغاز ايجاد شهر در دره، سيلابها خیلی هم سرسخت نبودند، چون رودخانه ديگری موسوم به ميهران^{۳۱}، بخش وسیعی از آب ايندوس را برمی‌داشت که به موازات آن بود و رو به شرق داشت (نقشه شماره ۵). در شرق دشت آبرفتی صحرازی تهر^{۳۲} قرار گرفته بود و در غرب آن رشته‌کوهها و زمينهای بلند استپی، ويژگیهای جغرافیایی جلگه رودخانه‌ای ايندوس را برجسته می‌کرد.

باستان، مکانهایی چون مصر، بين‌النهرين و هند شمالی دارای اقليم مناسب و مطلوب نزدیک به روزگار حاضر بوده است (Ibid: 19).

به‌هرحال، مصر شمالی یک بار هم در دوران اسکندر مورد توجه مهاجران کارآمد يونانی قرار گرفته بود که در سرزمين مادری خود به واسطه اقليم نامناسب دچار فقر و مصيبت شده بودند و مصر با آن رودخانه جاودانه‌اش همچنان پرکشش و پررونق مانده بود. با اين همه شايد در اين ايده که پيشرفت اجتماعی انسان همواره رابطه خود را با اقليم سازگار می‌کند، حقیقتی وجود داشته باشد (Ibid: 397-398). بنابراین در یک نگاه کلی و جامع به نظر می‌رسد که تبادل و نزدیکی درون و برون مرزی از ديرباز ریشه در ارتقای پيشبرد مصر داشته است. در اين سرزمين خواسته‌های نو تلاشهای نوینی را برمی‌انگیخت و هر تلاش تازه ناگزير با ابداعی نوین و مبنای ادامه حیات جامعتر و ايمن‌تر پاداش می‌شد. و اين همه تکرار داستان قدیمی انسان خودساخته است در سرزمینی با امکانات وسیع جغرافیایی، ثروت طبیعی و همسایگان هم‌دل و موافق. اما همه این فرصتها ضرورت نیروی انسانی کارآمد را می‌طلبید که بر آنها چیره شود، یعنی درک و دریافت

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

یافته‌های متعلق به این دو تمدن از سال ۲۵۰۰ پیش از میلاد تاریخ دارند، اما به نظر می‌رسد که پیش از این تاریخ مسکونی بوده‌اند. برخی از تولیدات شهرهای (هندی) به ویژه مهرهای چهارگوش آن سر از آبادیهای بلوچستان و برخی از شهرهای سومری درآورده است.

حال باید دید که ماهیت طبیعی این سرزمینهای رودخانه‌ای تا چه اندازه پاسخگوی پرسشهای مربوط به ایجاد تمدن در سرزمینهای نام برده بوده‌اند؟ می‌دانیم مردم هر منطقه‌ای امکانات خاص منطقه‌ای خود را دارند که از دیگر مناطق متفاوت است. اما باید دید که چگونه و از چه طریق می‌توان از محیط طبیعی که مشروط و محدود به عوامل طبیعی است، بهره‌برداری کرد. چنانکه پیداست اگر مردمان مهاجر در ابتدا سرزمینهای آبرفتی را پس از خشک شدن علفزارهای افریقایی - آسیایی برای اسکان اختیار کرده باشند، در این سرزمینها نیز هم راستای برخورداری از امکانات طبیعی چون خاک غنی آبرفتی، سیلابهای حیاتی رودخانه‌ها، رویشهای نباتی درازمدت، آبراه رودخانه‌ای و گیاهان و جانوران بومی؛ نارساییهایی چون خشکسالی، سیل، زمینهای به دردخور باتلاقی و غیره هم در سر راه آنها بوده است. احتمالاً سرزمینهای رودخانه‌ای در سپیده‌دم تمدن از اقلیم مناسب نیمکره شمالی برخوردار بوده‌اند (Easi, 1965: 143; Claiborne, 1970: 243-244, 260-264). به‌علاوه، در پیرامون هر یک از این سرزمینهای رودخانه‌ای مناطق طبیعی متمایزی چون صحرا، کوه یا دریا قرار داشت که مردمانی را با راه و رسم متفاوت، دستاوردها و ایده‌های دیگر در خود جای داده بود. تماس و برقراری ارتباط فیما بین این مردمان بی‌تردید عامل مهمی در برانگیختن افکار و اعمال خلاق میان آنها شده بود. در این حال محیط جغرافیایی بسیار مناسب و مطلوب این مردمان، تمدنهایی را عرضه کرده که نه تنها حاصل خلاقیت خودی، بلکه تالاب تجربه و اختراعات ملل همجوار هم بوده است.

حال برای تکمیل طرح پیشینه جغرافیایی خود در تمدنهای اولیه‌ای که در سرزمینهای رودخانه‌ای صاحب‌نام شدند، لازم است آنها را در همان شرایطی تصویر کنیم که ساکنان اولیه یافتند. ضرب‌المثل معروف و آشنای هردوت که «مصر را هدیه نیل نامید» با آن که واقعیتهای بدیهی است اما گمراه‌کننده نیز هست. چون مصر دوران تاریخی در حقیقت هدیه تلاش‌گرانی بود که در طی قرون متمادی و با پشتکار و جدیت آن را تعالی بخشیدند. همچنین، باروری هلال حاصلخیز، نتیجه کار و کوشش سرسختانه مهاجرانی بود که امکانات باروری سرزمین را فراهم آوردند. سرزمینهای رودخانه‌ای که اول بار از صحراها و ارتفاعات نظر مهاجمان را به خود جلب کردند، همواره در تنگنای دو عامل مخرب ناشی از خشکسالی و سیلاب بودند. محدوده‌ای وسیع در دلتاها را لجنزارهای مرده و آزارنده فرا گرفته بود؛ ناحیه پهنابوری با جنگل متراکم و نیستانهای بلند پوشیده شده بود؛ ضمناً بقایای معدودی از گیاهان جنگلی و جانوران بومی به چشم می‌خورد که از دوران بارش یعنی از پیش از سال ۶۰۰۰ پیش از میلاد بر جای مانده بودند.

میزان بارندگی سرزمینهای رودخانه‌ای احتمالاً به دلایلی در اواخر هزاره پنجم پیش از میلاد کمتر از دوران بارش و بیشتر از زمان حاضر بود. حال بحث بر سر میزان احتمالاً ناکافی ریزش باران و یا توزیع نامناسب سالیانه آن در بلوچستان و جلگه ایندوس است به سبب بادهای موسمی آن روزگاران که معمولاً بر محدوده وسیعی تأثیر می‌گذارد (Easi, 1965: 138-139). همچنین به نظر می‌رسد که احتمالاً جابه‌جایی‌های بادهای موسمی میان مرزی به وقوع پیوسته باشد که در این صورت توضیح نام برده موجه و متناسب می‌شود.

حاصل این بارانهای سبک هر چند ناکافی، سرزمینهای رودخانه‌ای را در آغاز پیدایش تمدن سرشار از گیاهان و جانداران کرده بود. دوران ماقبل تاریخی در جلگه ایندوس تا حدودی ناشناخته مانده است. اما تمدن شهری در دو منطقه موهنجودارو و هاراپا به موازات بین‌النهرین سفلی و مصر جریان داشته است (Easi, 1965: 139, 142; Claiborne, 1970: 291-296).

- Bagrow, Leo** (1985), "Cartography in the Ancient World", *History of Cartography*, Chicago Publishing INC;
- Claiborne, Robert**(1970), *Climate, Man and History*, W.W. Norton and Co, INC, New York;
- Collingwood, R.L.** (1954), *The Idea of History*, Oxford University Press;
- Easi, W. G.** (1965), *The Geography behind History*, Thomas Nelson LTD, Landon;
- Hartshorn, Richard**(1934), "The Nature of Geography, A Critical Survey of Current Thought in the Light of the Post", *Annals of the Association of American Geography*;
- Herbertson, A.J.**, *A Hand book of Geography*, Vol II, Thomas Nelson and Son;
- Huntington, Ellsworth** (1924), *Civilization and Climate*, Yale University Press;
- _____ (1951), *The Spirit and purpose of Geography*, Yale University Press;
- Myres, J.L.**(1911), *The Dawn of History*, Henry Holtand Co.;
- Oliver, Douglas**, *Invitation to Anthropology, A guide to basic Concepts*;
- Salisbury, Rollin,D.***The Elements of Geography*, American Science Series;
- The Cambridge Ancient History**, (1959), the Macmillein Co. New York;
- The Encyclopedia Americana, Enternational, Edition.**■



نقشه ۱. سرزمینهای مدیترانه‌ای در قرون هفتم تا پنجم پیش از میلاد

نقشه ۲. نقشه عمومی و سنتیهای جهان باستان

نقشه ۳. نقشه عمومی میزان بارندگی در جهان باستان

نقشه ۴. مصر و بین‌النهرین

نقشه ۵. جلگه هند و سرزمینهای آن

